

## کودک مطلوب آینده

مهرداد تویسرکانی

تمدن، از حوصله این متن خارج است و ناچار باید خواننده گرامی را به آثار **تافلر** ارجاع دهم، اما آن چه این جا اهمیت دارد، ویژگی این تقسیم بندی است؛ چراکه مقاطعش در هم تداخل دارند و به همین سبب نیز **تافلر**، آن ها را به امواج آب تشبیه کرده است.

موج اول از حدود ده هزار سال پیش آغاز شد و از اواسط قرن ۱۷، به مرور از اروپا رخت بربست، ولی هنوز هم کم و بیش بر بسیاری از نقاط جهان حاکم است. موج دوم بین سال های ۱۷۵۰ تا ۱۸۵۰، بر اروپای غربی و شمال ایالات متحده آمریکا حاکم شد، ولی هنوز در حال نفوذ به داخل جوامع کشاورزی است. تمدن موج سوم (که آن را به اسامی مختلفی از جمله «تمدن فراصنعتی»، «عصر دیجیتال»، «دهکده جهانی» و... نیز نامیده اند) در نیمه دوم دهه ۱۹۵۰، در آمریکا و هنگامی آغاز شد که تعداد یقه سفیدها (کارمندان خدماتی و تولیدکنندگان محصولات انتزاعی) به یقه آبی ها (کارگران صنعتی و تولیدکنندگان محصولات کارخانه ای) برتری یافت و از آن زمان، بی وقفه و با شتاب روزافزون و در آن واحد، هر دو گونه تمدن های موج اولی و موج دومی را

وقتی نگارش مقاله «مرگ یا دگرپدیزی» را برای شماره ۴۴ پژوهشنامه (ویژه «پایان ادبیات کودک») آغاز کردم، قرار بود شماره ۴۵، به موضوع «کودک مطلوب» اختصاص یابد. چون هر دو موضوع را در ارتباط نزدیک باهم می دانستم، به جای دو مقاله مستقل، یک مقاله بلند نوشتم که به طور متوالی در هر دو شماره به چاپ برسد. اما به دلایلی که گاه در کار مطبوعات اجتناب ناپذیر است، بین چاپ دو بخش مقاله، یک سال فاصله افتاد. بنابراین، توصیه می کنم پیش از مطالعه این متن، «مرگ یا دگرپدیزی» را مرور کنید؛ چون در غیراین صورت، شاید بعضی از اشارات موجود در مقاله حاضر بی مقدمه، مبهم یا بی معنی جلوه کند.

\*\*\*

برای گمانه زنی در مورد کودک آینده، نخست باید تغییرات آینده را حدس زد. اما برای رسیدن به این منظور نیز باید گذشته و حال را شناخت و برای این کار، به تقسیم بندی تاریخی نیاز داریم. به همین سبب، ترجیح می دهم از روش **آلوین تافلر** تبعیت کنم که تمدن را به سه دوره تاریخی تفکیک کرده است: موج اول یا عصر کشاورزی، موج دوم یا عصر صنعت و موج سوم که اکنون در حال رشد و تکوین است. جزئیات نظریه امواج

زیر ضربات خود گرفته است. به عبارت دیگر، در بحث حاضر نمی‌توان هیچ نوع مرز دقیقی میان پدیده‌ها و وقایع رسم کرد.

این به معنای آن است که کار ما در شناسایی کودک آینده و ادبیاتش، دوچندان دشوارتر خواهد بود. موج دوم با خود راه‌آهن، تلگراف، رسانه‌های جمعی و هم‌چنین استعمار و نژادپرستی و نسل‌کشی را به ارمغان آورد و از این طریق، بسیاری از جوامع موج اولی را- و اغلب بی آن که آمادگی یا تمایل داشته باشند- تحت تأثیر قرار داد. گرچه موج سوم چند دهه است در ایالات متحده، اروپای غربی و ژاپن شروع به خودنمایی کرده، در ساختار و فرهنگ آن‌ها هنوز نشانه‌های فراوانی از موج دوم به چشم می‌خورد که احتمالاً برخی نیز هرگز

محو نخواهند شد. از سوی دیگر، همان نظام‌های تازه صنعتی شده، در حالی که هنوز از چنگ موج اول رها نشده و به طور کامل با موج دوم کنار نیامده‌اند، باید با حضور ناگزیر موج سوم نیز خو بگیرند. مصداق آن، جامعه خودمان است که بعضی از روستاهایش برق و تلفن و تلویزیون و ماهواره و اینترنت را برای نخستین بار و در آن واحد، یک‌جا تجربه می‌کنند.

حالا شرایط کودک و ادبیات کودک را در امواج اول و دوم بررسی می‌کنیم تا شاید بتوانیم آینده آن‌ها را در موج سوم بشناسیم. باید ببینیم که در هر یک از دو موج نخست، کودک چه جایگاه و ارزشی داشته است؟ در هر یک از این دو عصر، دوران کودکی چه بوده و چه مدت طول کشیده؟ و ادبیات کودک در آن دوران، دارای چه کیفیت و کمیتی بوده؟ پرسش اخیر نیز ما را به سوآلی دیگر، یعنی مفهوم سواد و تعلیم و تربیت کودک، در هر یک از این مقاطع تاریخی هدایت می‌کند. با این حال، باید تأکید کنم نکاتی که در ادامه خواهد آمد، ویژگی‌های کلی تمدن‌های یاد شده را برمی‌شمارد؛ و بدیهی است که جزئیات این ویژگی‌ها در میان جوامع و ملل مختلف، از تفاوت‌ها و تنوعات پرشماری برخوردار است. هم‌چنین، بازی‌گوشی‌های تاریخ را نیز نباید از یاد برد که هر از چندگاه، پدیده‌ها و تحولات استثنایی و غریبی را از خود به نمایش گذاشته است.

به اعتقاد **تافلر**، موج اول را از برخی جهات می‌توان دوران ثبات و کم‌تحركی (اما نه به معنای منفی آن) دانست؛ هم از نظر جغرافیایی و هم فرهنگی. جوامع به طور کلی، به دو طبقه ارباب (فرمانروا، اقدشار روحانی، سیاستمدار و نظامی) و خادم (رعیت، صنعتگر، هنرمند و...) تقسیم می‌شدند. حتی فرهیختگان و هنرمندان و ادبا نیز یا خود از قشر حاکم بودند یا عموماً رعایای نورچشمی



جمعیت عصر کشاورزی، یعنی همان طبقه رعیت، بسیار زودتر از این‌ها به پایان می‌رسید. از سویی، به سبب نبود دانش و امکانات بهداشتی و پزشکی، اکثر نوزادان به سن بلوغ نمی‌رسیدند (گذشته از کودکانی که به بهانه‌هایی مثل «مؤنث بودن»، به دست والدین خود از حیات محروم می‌شدند). خانواده‌های این دوران بسیار پرجمعیت بودند. کار اشتراکی ایجاب می‌کرد که جوان پس از ازدواج نیز همراه با همسر و فرزندان، در کنار والدینش به زندگی ادامه دهد و تا می‌تواند، بچه‌دار شود. کم‌تر کسی برای عشق به فرزند، بچه‌دار می‌شد. هدف از تولید مثل، کسب نیروی کار بیش‌تر بود. در جهان صنعتی، کودک را «نان‌خور» می‌نامند. در جامعه کشاورزی، خانواده‌ای با جمعیت بیش‌تر، می‌توانست بیش‌تر کار کند تا کم‌تر گرسنگی بکشد. بنابراین و در بسیاری موارد، به محض آن که کودک می‌توانست ساده‌ترین اعمال (مثل حمل بار) را انجام دهد، به کار گرفته می‌شد و به جمع نان‌آوران خانواده می‌پیوست.

مفهوم سواد و ارزش آن در چنین محیطی، با آن‌چه ما می‌شناسیم، متفاوت است. در موج اول، مهارت خواندن و نوشتن نه یک نیاز عمومی، بلکه تخصصی ویژه بود و گواهدش، وجود مشاغلی هم‌چون کاتب و محرر است. مطالعه و فعالیت‌های جنبی فرهنگی، امتیازی بود که فقط می‌توانست به عده انگشت‌شماری تعلق بگیرد و از میان آن افراد نیز غالباً درصد ناچیزی به این گونه کارها علاقه و توجه داشتند. ماده و ابزار نگارش (قلم، جوهر، کاغذ یا لوح و پوست) نیز به قدر سواد خواندن و نوشتن، کیمیا و گران‌بها بود و همین نکته نیز این توانایی را بیش از پیش در زمره امتیازات ویژه اقشار خاص قرار می‌داد.

به این ترتیب، آموزش کودک، غالباً در خانه و زیر نظر بزرگ‌تر صورت می‌گرفت تا او را در

آربابان به شمار می‌رفتند. هم‌چنین، انسان عصر کشاورزی متکی به زمین بود و به ندرت از محل زندگی خود دور می‌شد (حتی عشایر نیز در یک مسیر کوتاه و ثابت رفت و آمد می‌کردند). سفر مگر برای بازرگانان و نظامیان، امری غیرعادی یا حتی غیر قابل تصور و به هر حال خطرناک به شمار می‌رفت؛ چنان که در بسیاری از ادیان و مذاهب، مرگ در راه سفر به قصد زیارت اماکن مقدس، شهادت تلقی می‌شد و زمانی هم در زبان فارسی، دو واژه «خطر» و «سفر» مترادف بودند. در نتیجه، جمع دو عامل نظام طبقاتی و سکون جغرافیایی، به ارث بردن حرفه پدری و تبعیت از شیوه کار و زندگی والدین و سنن اجدادی، لاجرم در همه جوامع به عنوان یک اصل پذیرفته شد. حال ببینیم که چنین جهانی، چه کسی را کودک می‌دانست و چه جور کودکی را می‌طلبد؟

در موج اول، کودک را عموماً انسانی ناقص عقل می‌دانستند. هر یک از ما در زمان کودکی، از افراد بالغ در مورد خود یا بچه‌های دیگر شنیده‌ایم که با لحنی ترحم‌بار و تحقیرآمیز می‌گفتند: «بچه است دیگه! عقلش نمی‌رسه!» افراد بالغ عملاً چیزی به نام رده سنی نوجوان را به رسمیت نمی‌شناختند و کودکی را که به سن بلوغ می‌رسید، به عنوان یک بزرگسال جوان محسوب می‌کردند و به او حق ازدواج و- در مورد پسرهای تازه‌بالغ- حق شرکت در جنگ اعطا می‌کردند. در بسیاری از فرهنگ‌ها، این رسمی جا افتاده بود که یک روز فردی را کودک بدانند، سپس همان شب با اجرای مراسمی (به عنوان مثال، آیین جشن باریتوزا در میان یهودیان) ناگهان همه حقوق، اختیارات و مسئولیت‌های افراد بالغ را به او اعطا کنند و از فردای آن شب، او را یک مرد یا زن بزرگسال جوان بدانند.

اما در حقیقت، دوران کودکی برای اکثریت

کوتاه‌ترین زمان ممکن، برای پیوستن به نیروی کار آماده کند. هدف از پرورش نیز- چنان که از مجازات‌های شدید و بی‌رحمانه به یاد مانده از گذشته برای فرزندان نافرمان و از مفاهیمی هم چون «عاق کردن فرزند» پرمی‌آید- پیش از هر چیز، ساختن موجودی مطلقاً حرف‌شنو و گوش به فرمان بود. گرچه این گونه شیوه‌های تعلیم و تربیت، با سلیقه و بینش جوامع امروز مغایرت دارد، برای بشر موج اول بسیار مفید و کارآمد بود. از سویی، فرزند یک آهنگر که از وقتی به یاد دارد، هر روز پدر خود را در حال کار دیده، به نسبت فرزند یک زارع، آمادگی و بخت بیش‌تری برای فراگیری آهنگری داشته؛ گو این که مسئله ژنتیک و به ارث بردن استعدادهای ذهنی و ویژگی‌های جسمانی والدین را نیز نباید از یاد برد. هم‌چنین، اختلاف طبقاتی و استقلال نسبی اصناف و مشاغل، موجب ایجاد خرده‌فرهنگ‌های متنوع و متفاوتی می‌شد که باز هم پذیرش نوآموز جدید، از طبقات و اصناف دیگر را دشوار می‌کرد. این روایت را که یزدگرد حاضر نشد حتی در برابر میلیتی گزاف، فرزند یک دهقان را به شاگردی به نزد موبدان بفرستد، معمولاً به بخل و پلیدی پادشاه ساسانی و فساد دربارش تعبیر می‌کنند که به اعتقاد نگارنده، مصداق دیگری از دیدگاه ناهمگون تاریخی است. از جنبه‌ای دیگر، می‌توان گفت که احتمالاً یزدگرد تصمیم صحیحی گرفته؛ چون تربیت مجدد آن دهقان‌زاده برای زندگی در جامعه فرهیخته موبدان، کاری بسیار شاق و پرهزینه بوده که احتمالاً نتیجه‌ای جز اخلال در نظام، از این کار عاید نمی‌شده است.

باید به بازی‌ها و تفریحات کودک موج اول نیز توجه کرد. بازی پیش از هر چیز، روش کودک برای آموختن است و مختص انسان هم نیست؛ همان‌گونه که این رفتار را آشکارا در بچه‌های

گونه‌های پرشماری از جانوران نیز مشاهده می‌کنیم. بسیاری از بازی‌های فیزیکی کودکانه مشترک میان انسان و جانور، تمرین اختفا، فرار، دفاع، حمله و شکار است؛ یعنی فراگیری اصول اولیه بقا. این گونه بازی‌ها (قایم باشک، گرگم به هوا، کشتی و کتک‌کاری، شکار و آزار جانوران، جنگ‌بازی و...) بخش اعظم تفریحات کودک موج اول را تشکیل می‌داد که همه، سرانجام به فعالیت‌های روزمره یا سرگرمی‌های رایج بزرگسالی تبدیل می‌شدند. اما بازی، جز جنبه آموزشی، همیشه کاربردهای دیگری نیز داشته است که یکی شاد و سرگرم کردن کودک و دیگری، مشغول کردن ذهن او بوده است؛ به نحوی که مزاحمتش از سر بزرگ‌ترها کم شود. این نوع بازی‌ها (مثل اتل مثل توتوله)، ساختاری بسیار ساده و تکراری داشتند که در استانداردهای جهان امروز، بیش‌تر مناسب سن کم‌تر از سه سال هستند و مناسب ذهن‌های ساده‌اندیش ساخته شده‌اند.

در تمدن کشاورزی، ادبیات کودک، ادبیات شفاهی بود. قصه‌ها نسل به نسل و با اندکی دخل و تصرف برای بچه‌ها تعریف می‌شد. نمی‌دانم آیا تا پیش از اختراع چاپ، هیچ‌گاه کتابی ویژه کودکان تحریر و تولید شده است یا خیر؟ نگارنده تاکنون چنین موردی را مشاهده نکرده. طبیعتاً در جامعه‌ای که کودک کتاب‌خوان ندارد، کتاب کودک هم چیزی بی‌معناست. اگر هم چنین چیزی وجود داشته باشد، به احتمال فراوان مثل بسیاری دیگر از مکتوبات موج اول، سفارش خاص از سوی شاه یا حاکمی فرهیخته بوده و برای یک یا چند نفر مخاطب خاص نوشته شده است. آن‌چه در جامعه موج اول، به عنوان کتاب کودک مورد استفاده قرار می‌گرفت، آثاری بود که در اصل برای بزرگسالان باسواد و اندیشمند نوشته شده بود و بخش‌هایی از آن‌ها برای کودک مناسب

به مرور زمان، موروثی بودن مشاغل از جوامع رخت بریست.

همچنین در طول چند دهه کوتاه، بخش اعظم ثروت و مولدهای آن از بد قدرت زمین داران خارج شد و به دست طبقه بانکدار و بازرگان شهرنشین افتاد. این طبقه (به عنوان مثال، بزرگترین حامیان رنسانس، یعنی خاندان مدیچی) خیلی زود به رأس هرم قدرت صعود کرد و به فرمانروا و سیاست گزار عصر خود بدل شد. کشف آمریکا و سرازیر شدن سیل طلای غارت شده از آن قاره، اروپا را طی یک قرن غرق در ثروت کرد. نیاز ناشی از همین جنون طلا، محرک اصلی دانشمندان و صنعتگران برای ساختن کشتی‌های بهتر و شیوه‌های ناوبری علمی تری شد که به ابتداعات و اکتشافات علمی پیش‌تر و بزرگ‌تری منجر گشت. به این ترتیب، توانایی‌هایی هم‌چون سواد خواندن و نوشتن و کسب علم، از مشغولیت‌های یک قشر خاص، به نیاز همگانی مبدل شد. ویژگی‌های موج دوم **تافلری**، یعنی استانداردسازی، تخصصی کردن، هم‌زمان‌سازی، تراکم، انبوه‌گرایی و تمرکز سیاست‌های حکومتی بر همه چیز، حتی بر خلاقیت زیبایی‌شناختی هم سایه انداخت.

همه این‌ها به ظهور یک پدیده اجتماعی جدید منجر شد که آن را به نام «طبقه متوسط» می‌شناسیم. افراد این طبقه، عموماً باسواد و به سب رفاه نسبی، از وقت فراغت برخوردار بودند که برای پر کردن آن، به تفریح و سرگرمی خاص قشر باسواد، یعنی محصول فرهنگی نیاز داشتند (ولتر در سال ۱۷۶۷ با تعجب از سی هزار نفر پارسی علاقه‌مند به هنر یاد می‌کند). افزایش نقدینگی و توزیع ثروت در جامعه، به تورم و کاهش قدرت خرید اشراف (یعنی حامیان و سرمایه‌گزاران اصلی حوزه فرهنگ) منجر شد که خود پدیده جدید دیگری، یعنی هنرمند و ادیب بی‌کار را به همراه

## حتی روسوی انقلابی نیز با آن که به وضوح نیتی جز خیر و صلاح ملتش ندارد، دم از تلقین و شست و شوی مغزی کودکان می‌زند و برای جنگ‌های آینده با کشورهای دیگر برنامه‌ریزی می‌کند

قلمداد می‌شد؛ از جمله قصص کتب مقدسه، ادبیات حماسی مثل شاهنامه یا ایلیاد و آثاری پندآموز هم‌چون گلستان. در واقع، نبود کتاب خاص کودک و درک ناقص بزرگسالان از این پدیده، موجب شد اثری ثقیل هم‌چون متن دری کلیله و دمنه، تا همین چند دهه پیش، به عنوان کتاب کودک به بچه‌های ایرانی تدریس شود.

شیوع طاعون در قرون ۱۵ تا ۱۷، بنیان نظام اجتماعی اروپا را زیر و رو کرد. مرگ سیاه در برخی مناطق، ۷۰ درصد جمعیت را بدون توجه به حرفه و مقام و طبقه، به کام مرگ کشید و موجب بروز خلأ عظیمی شد. شاید برای نخستین بار در تاریخ، کارفرماها و صاحبان مشاغل ناچار شدند برای جذب نیروی کار، با یکدیگر به رقابت بپردازند. رعیتی که پیش از این مجبور بود با حداقل جیره و مواجب برای اربابش کار کند، فرصت یافت تا بر سر دستمزد چانه بزند و برای یافتن کار پردرآمدتر به شهر کوچ کند. به خصوص، بسیاری از روستاییان که حس می‌کردند توان خوگرگرفتن با محیط شهری و آموختن حرفه‌ای کاملاً متفاوت را ندارند، فرزندان خود را برای کار و شاگردی به نزد استادکاران شهرنشین فرستادند. در نتیجه و

داشت. این عده ناچار برای امرار معاش، به تولید انبوه تر و ارزان تر آثار خود دست زدند. یکی از ویژگی‌های اقتصادی موج دوم، آن بود که تولید برای مصرف شخصی را جایگزین تولید برای فروش ساخت؛ یعنی تولیدکننده و مصرف‌کننده را از هم جدا کرد. در حوزه محصولات فرهنگی، این تغییر به شکلی دیگر، یعنی جدایی سفارش‌دهنده و مصرف‌کننده بروز کرد. به بیان دیگر، افزایش تعداد مخاطبان، به بهای تضعیف ارتباط هنرمند با آن‌ها منجر شد.

یکی از نخستین آثار این وضع بر رده سنی کودک، طولانی‌تر شدن دوران تعلیم و تربیت و به تبع آن، افزایش طول دوران کودکی و نوجوانی بود. چیزی به نام «سن قانونی» به وجود آمد و برای تفکیک کودک از بزرگسال، قوانین مدنی خاصی تدوین شد. حتی برای کار کردن و امرار معاش هم یک حداقل سنی تعیین شد. با تغییر خانواده از شکل گسترده به ساختار هسته‌ای (پدر، مادر و فرزندان)، جایگاه و ارزش اجتماعی کودک ارتقا یافت و به او بیش‌تر توجه شد. هم‌چنین، تبعیض جنسی و فاصله حقوق و امتیازات میان دختر و پسر کاهش یافت. کودک دیگر سرمایه و نیروی انسانی متعلق به والدین به شمار نمی‌رفت، بلکه به مسئولیت و امانت آن‌ها تبدیل شد؛ چون حالا دیگر «سرمایه ملی» به شمار می‌رفت.

واضح است که این نوع تغییر دیدگاه و سرمایه‌پنداشتن کودکان، گام اجتماعی بزرگی به شمار می‌رود و نتایج مثبت بسیاری برای آن‌ها به همراه داشت، اما نیتی که در پس آن نهفته بود، چندان خیر نبود. گرچه در بسیاری جوامع موج دومی، حکومت به واسطه دموکراسی (حقیقتاً یا به طور نمایشی) از دل مردم برمی‌خاست، همانند گذشته هرگز با مردم نبود. تخت سلطنت به هر اسم و شکل، مادام‌العمر یا چهار ساله، قدرت، تکبر

**کارخانه‌داران و  
صنعتگران پیشرو و  
مبتکر، یک بازار خرید  
بالقوه را تشخیص  
دادند و به تولید  
انبوه اسباب‌بازی  
ارزان قیمت دست  
زدند. دخترها  
صاحب عروسک و  
سرویس‌های چینی  
شدند و پسرها قبل  
از هر چیز، ارتشی از  
سربازها و توپخانه  
سربی برای خود دست  
و پا کردند**

و درشت و بی‌شمار دیگری در جامعه را نیز دچار تغییر کرد و ادبیات و قصه‌سرایی نیز از آن در امان نماند. موج دوم، کتاب و گاهنامه با شمارگان انبوه را در پی داشت که برای مخاطب انبوه تولید می‌شد. رمان (به معنای امروزی آن)، پاورقی، نشریات مصور، کمیک، نقد ادبی، همه زاده موج دوم هستند. اما رخدادی که این‌جا بیش از دیگر رخدادهای مورد توجه قرار دارد، مکتوب و منتشر شدن قصه‌های فولکلور کودک است. یکی از سخنرانان فاضل<sup>(۱)</sup> حاضر در جشنواره کتاب کودک و نوجوان کرمان (اسفند ۸۳)، به درستی چنین اظهار می‌کرد که برادران **گریم** و دیگر نویسندگان پیروشان، با نگارش قصه‌های عامیانه اروپایی، عملاً باعث انجماد آن‌ها در تاریخ شده‌اند؛ چون تا پیش از متداول شدن کتاب کودک، هر کسی آن‌ها را مطابق روح زمان خودش برای کودک تعریف می‌کرد. به بیان امروزی، قصه‌ها نسل به نسل، مطابق نیاز، فهم و فرهنگ دوران، روزآمد و بهینه‌سازی می‌شدند، اما از آن زمان به بعد، همه نسخه قرن هجدهمی زیبای خفته و سفیدبرفی را خواندند و شنیدند.

البته این نکته فی‌نفسه همان قدر نامطبوع است که مثلاً انقراض نسل دایناسورها یا انسان نئاندرتال. این بخشی از بهایی بود که باید برای برطرف کردن نیازهای مخاطبان انبوه پرداخت می‌شد. شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد بسیاری از ناشران خصوصی قرن ۱۸ و ۱۹ اروپا، افرادی حریص و پول‌پرست بوده‌اند. از ویژگی‌های مشاغل نوظهور و پردرآمد، آن است که چنین اشخاصی را به خود جلب می‌کند و نشر کتاب، به چنین شغلی تبدیل شده بود. اتفاقاً همین سودجویان بودند که با مشاهده استقبال شدید عامه از داستان‌های برادران **گریم** و نمونه‌های مشابه آن، ناگهان طبقه سنی کودک را نیز به چشم یک

رعیت داس به دست می‌طلبید.

آموزش و پرورش دولتی همگانی و یکسان نیز برای پر کردن همین خلأ به وجود آمد. **ژان ژاک روسو** که نظریه‌پرداز اصلی این نظام به شمار می‌رود، در کتاب خود، *امیل و در واپسین دهه‌های پیش از انقلاب فرانسه*، مطلب را به این صورت خلاصه می‌کند: «دولت باید هزینه یک دستگاه ملی آموزش و پرورش را تأمین کند. چنان‌چه اطفال در مدارس عمومی در آغوش مساوات پرورش یابند و چنان‌چه قوانین کشور و اصول اراده عمومی به آنان تلقین شوند... نمی‌توانیم تردیدی داشته باشیم که آن‌ها یکدیگر را متقابلاً چون برادر عزیز خواهند داشت و در موقع خود، مدافعان و پدران کشوری خواهند شد که خودشان اطفال آن بوده‌اند. وطن‌پرستی بهتر از جهان‌وطنی یا تظاهر بی‌پایه به همبستگی جهانی است.»<sup>(۲)</sup>

همان‌گونه که می‌بینیم، حتی **روسوی** انقلابی نیز با آن که به وضوح نیتی جز خیر و صلاح ملتش ندارد، دم از تلقین و شست و شوی مغزی کودکان می‌زند و برای جنگ‌های آینده با کشورهای دیگر برنامه‌ریزی می‌کند که نخستین ثمره آن پس از پایان عصر ترور، نظامی‌گری فرانسه و جنگ‌های ناپلئونی است که صدها هزار از همان کودکان دست‌پرورده نظام نوین آموزشی را با نظم و ترتیب به جبهه‌ها اعزام کرد و با مساوات و برادری، به کام مرگ کشاند و در اوج خود، به پدیده‌های هولناک و چندش‌آوری هم‌چون سازمان جوانان هیتلری تبدیل شد. هدف نهایی بسیاری از قواعد آموزش دولتی، مثل کتاب و برنامه درسی و یونیفورم یکسان، آموزش و تلقین نظم ارتش بود.

طبیعتاً این یکسان‌سازی، نه از آموزش و پرورش شروع و نه به آن ختم می‌شد، بلکه جنبه‌های ریز

## طبق آمار غیر رسمی، ۶۰ درصد برنامه‌نویس‌های خلاق شرکت مایکروسافت را افراد ۸ تا ۱۶ ساله تشکیل می‌دهند. آیا این مهندس‌های نرم‌افزار کم سن و سال، کودک و نوجوان هستند

منبع درآمد بالقوه نگریستنند، با سرمایه‌گذاری و پشتیبانی مالی - گرچه اغلب با کمی چاشنی خساست و کم‌لطفی - به افرادی چون هانس کریستیان آندرسن و شاگردانش میدان دادند و به شکل‌گیری شاخه نوین ادبیات کودک و نوجوان کمک کردند.

این نکته، حاصل تب تخصص‌گرایی موج دوم نیز بود که عادت داشت هر فرایندی را به شکل ساعت یا با نظم و ترتیب کارخانه فورد بسازد تا هیچ چرخ‌دنده‌ای و هیچ کارگری، بیش از یک کار انجام ندهد. طبیعی است که تحمیل چنین سیستمی در حوزه فعالیت هنری و ادبی، عواقب ناخوشایندی در بر داشت که ابهام فعلی در تقسیم‌بندی سنی کتاب کودک و نوجوان و بزرگسال (که اکنون بیش از هر زمانی با آن دست به‌گریبان هستیم) از آن برمی‌خیزد. حتی هنوز در دموکراتیک‌ترین نظام‌ها، تصمیم در این مورد به عهده یک سازمان دولتی یا وابسته به دولت است و از درون نظام به جامعه دیکته می‌شود. در نتیجه، بسیار پیش آمده که آثار جدی و بزرگسالان (هم‌چون سفرنامه گالیور) کتاب کودک

تلقی شود. از سوی دیگر، آزادی عمل و شعاع خلاقیت اهل تولید کتاب کودک، محدود شد و همواره زیر نگاه پارانوئیک و حق به جانب سانسورچی‌ها قرار گرفتند.

ولی در مجموع، حادثه‌ای خوشایند روی داد و مطالعه به تفریحات عامه مردم، از جمله کودک و نوجوان افزوده شد. با این حال، نمی‌توان گفت که مطالعه در موج دوم، برای کودکان به یک ارزش واقعی تبدیل شده بود. مسخره کردن بچه علاقه‌مند به کتاب و کودک کردن اصطلاحات توهین‌آمیزی چون «کرم کتاب»، «خوره کتاب» و حتی «معتاد به کتاب» - که حالا دیگر در میان اهل مطالعه، به القابی افتخارآمیز بدل شده‌اند - و وجود هزاران لطیفه و کاریکاتور و فیلم در این مورد، شاهد مدعای فوق است. تغییر و تبدیل در سرگرمی کودکان به این‌جا ختم نمی‌شد؛ چون طبیعتاً گرچه غالب نظام‌های موج دومی نشر سواد در جامعه را سرلوحه کار خود قرار دادند، تفاوت در سلیقه و سطح فرهنگی قشرهای جامعه و آحاد آن، تنوع بیش‌تری می‌طلبد که باز ریشه در دو محرک سیاست‌گذاری دولت مرکزی و کسب ثروت داشت.

سرگرمی خشن به جای خود باقی ماند. کودک موج دوم نیز به کشتن جانوران بی‌آزار و آزار دادن هم‌کلاسی ضعیف و هم‌محلای عقب‌مانده ذهنی خود ادامه داد. البته همان‌طور که شکار و جنگ‌بازی در موج اول، تمرین چگونگی رفتار در آینده بود، کودک موج دوم هم باید در بازی‌هایش، برای پذیرش وظایف یک فرد بزرگسال آماده می‌شد. برای این کار، به اسباب‌بازی نیاز بود و ذهن پیچیده‌تر کودک موج دوم، اسباب‌بازی پیشرفته‌تری می‌طلبد. دخترها باید خانه‌داری و بچه‌داری و پسرها هم جنگیدن یاد می‌گرفتند. کارخانه‌داران و صنعتگران پیشرو و مبتکر، یک



## ناشایست می‌دانم که از کاربران جدی رایانه، به عنوان «معتاد به رایانه» یاد می‌کنند. رایانه ابزار اصلی کار و آموزش بسیاری از آن‌ها هست و خواهد بود. آن‌ها همان قدر معتاد هستند که من پژوهشگر نوعی، به مطالعه اعتیاد دارم و این هیچ چیز بدی نیست

عاقبت در همان جهان صنعتی که خود ساخته بودند، غرق شدند. تمدن موج دوم، ویژگی‌های هفت‌گانه‌اش را بر جوامع تحمیل کرد تا بقای ساختار و عملکرد کارخانه‌ای آن‌ها تا درازمدت تضمین شود. البته هدف نظام کارخانه‌ای، تولید بیش‌تر و کسب ثروت بیش‌تر است. این نکته به رقابت تجاری منجر شد. مقابله با رقابت-همان‌گونه که نظام کمونیستی ثابت کرد- محکوم به شکست بود. جهان سرمایه‌داری برای استحکام نظام کارخانه‌ای، تولید و تولیدکننده‌ها را به رقابت تشویق کرد. رقابت به تنوع منجر شد که سلیقه‌های بیش‌تری آفرید و این به نوبه خود، موجب رقابت و تنوع بیش‌تری شد. این سیر بازخوردی در آستانه دهه ۱۹۶۰، به حدی رسید که ایده و تفکر پشت محصول، ارزشمندتر از شیء تولید شده تلقی گشت. برای نخستین بار در تاریخ، اندیشه و نوآوری انتزاعی، به مثابه نوعی سرمایه، ماده اولیه و مولد اقتصادی شناخته شد. دلیل شکست تمرکزگرایی و انبوه‌سازی موج

بازار خرید بالقوه را تشخیص دادند و به تولید انبوه اسباب‌بازی ارزان قیمت دست زدند. دخترها صاحب عروسک و سرویس‌های چینی شدند و پسرها قبل از هر چیز، ارتشی از سربازها و توپخانه سربی برای خود دست و پا کردند. از سوی، ساخت اسباب‌بازی‌های ظریف و متنوع، به دانش و فناوری نیاز داشت که تا ابتدای قرن بیست میسر نشد. بعد هم بحران‌های ناشی از دو جنگ جهانی، مجاللی برای پرداختن به کودک نمی‌داد. مثلاً اصرار در پوشاندن شلوار بالازانو به پسر بچه‌های اروپایی و آمریکایی در نیمه نخست قرن بیستم (که از ۱۹۱۶ در آلمان و با دستور رسمی ویلهلم آغاز شد)، دلیلی جز کمبود پارچه و الزام به صرفه‌جویی نداشت. اسباب‌بازی که دیگر جای خود دارد! تولید اسباب‌بازی‌های مکانیکی و باتری‌دار امروزی، از اواخر دهه ۱۹۴۰ در ژاپن آغاز شد که عموماً آن‌ها را از حلیلی بازیافت شده از قوطی‌های کنسرو سربازهای آمریکایی می‌ساختند.

از سوی دیگر، فعالیت مثبت علمی و ذهنی نیز ارزش سرگرمی پیدا کرد. بچه‌های زیادی از شطرنج، ساختن لوازم الکترونیکی، برپا کردن آزمایشگاه شیمی و حل قضایای هندسی لذت بردند (تامس ادیسون، نمونه ناب یک بچه موج دومی هوشمند است). برای این جور بچه‌ها هم اسباب‌بازی خاص فکری و پیچیده‌تر، مثل بازی‌های استراتژی کاردبورد (به عنوان مثال، منوپولی) طراحی و تولید شد که حتی بزرگسالان هم به آن‌ها معتاد می‌شدند.

فروپاشی سیستم‌های کلان، معمولاً نه بر اثر فشار و ضربه خارجی، بلکه در نتیجه فرایندهای بازخوردی درونی خود آن‌هاست. نظام‌های کشاورزی برای بهبودی و افزایش محصول (خوراک و پوشاک) به سوی صنعت گام برداشتند، اما

دومی، پافشاری بر تداوم آن‌هاست.

ولی این تنها یکی از محرک‌های آغازگر موج سوم است. رادیو و تلویزیون (که همه جا ابتدا در انحصار دولت‌ها قرار داشت و به مرور به بخش خصوصی منتقل می‌شود)، شکوفایی توریسم و شمارگان انبوه گاهنامه‌های بی‌شمار، مردمی را که تا چند نسل پشت خود از آموزش و پرورش همگانی برخوردار شده‌اند، به تفکر وامی‌دارد و دنیا را لحظه به لحظه برای‌شان کوچک‌تر می‌کند. عرف‌ها و سنن در هم می‌ریزند. دلیل آشفتگی فرهنگی موجود نیز در همین است. خلاف موج دوم که بی‌ثمر کمر به نابودی مطلق موج اول بسته بود و برای رسیدن به این هدف، حتی از نسل‌کشی نیز دریغ نکرد، موج سوم با دو تمدن پیش از خود سر سازگاری دارد و قادر و مایل است که ویژگی‌های خاص هر یک را هر کجا که مفید بود، به کار ببرد. هیچ یک از مشخصه‌های موج دوم از بین نرفته‌اند و نخواهند رفت، ولی دیگر مثل گذشته قاطع و فراگیر نخواهند بود. به عنوان مثال، در عین آن که تولید برای فروش به قوت سابق باقی خواهد ماند، اما همین حالا هم می‌بینیم که فرایند موج اولی تولید برای مصرف شخصی در حال احیاست. در عین حال، بسیاری از تولیدکنندگان (از جمله در حوزه فرهنگ) به سوی سفارشی‌سازی و محصولات متنوع با تولید محدود می‌روند. در حالی که شرکت کوکاکولا با تولید یک محصول خاص، هر سال سود بیش‌تری می‌برد و بازار بزرگ‌تری می‌یابد.

کودک موج سوم نیز از این شرایط مستثنی نخواهد بود. نخست این که دیگر شاید نه شناسنامه، نه میزان تحصیلات آکادمیک، هیچ یک معیارهای مناسبی برای تقسیم‌بندی سنی نباشند. از این پس، متر و وجب ما باید شعور و سن عقلی باشد. ضریب هوشی کودکان در

هر نسل، به وضوح رو به افزایش است که شاید دلیلش آن باشد که محیط زندگی امروز، ایشان را به مراتب بیش از نسل پیش زیر باران اطلاعات می‌گیرد و ذهن‌شان را برای پردازش آن‌ها تقویت می‌کند. بنابراین، پایان سن کودکی بستگی به محیطی دارد که کودک در آن پرورش می‌یابد و زندگی می‌کند. مثلاً آیا می‌توانیم یک فرد شاغل کارشناس مولد را کودک بدانیم یا خیر؟ طبق آمار غیر رسمی، ۶۰ درصد برنامه‌نویس‌های خلاق شرکت مایکروسافت را افراد ۸ تا ۱۶ ساله تشکیل می‌دهند. آیا این مهندس‌های نرم‌افزار کم سن و سال، کودک و نوجوان هستند؟ آیا آن برنامه‌نویس مبتکر ۸ ساله، کارتون و کمیک و خاک‌بازی دوست ندارد؟ همه این‌ها به آموزش و پرورش آینده برمی‌گردد. در موج اول، کودکان عموماً در محل زندگی و کارِ حال و آینده خود تربیت می‌شدند. در موج دوم، مدرسه آموزش کودک را در دست خود گرفت و پرورش او را با والدینش سهیم شد. حال هر دو روش یا ترکیبی از هر دو امکان‌پذیر است. نخست این که کودکان موج سوم، خودآموزی را می‌آموزند؛ همان‌طور که پیش از این اشاره شد، مشاهده و پذیرش فناوری اطلاع‌رسانی جدید، از جمله رایانه و ماهواره، نیاز کودک به معلم یا والدین را برای فهم بسیاری از مطالب کاهش داده یا مرتفع ساخته. طبیعی است بچه‌ای که با جویدن دستگاه کنترل از راه دور پخش دی.وی.دی دندان درمی‌آورد، آن را راحت‌تر از ما درک می‌کند. بخشی از آموزش و پرورش، در حال انتقال به خانه است. اینترنت ارتباط دوسویه کارآمد از راه دور را ممکن ساخته است و آن را مدام سهل‌تر می‌سازد. از سوی دیگر، روش احمقانه یادگیری طوطی‌وار که از عواقب مدارس موج‌دومی است (در موج اول به سبب کمبود کاغذ و دشواری نسخه‌برداری

## پس اگر مرز سنی کودک و نوجوان و کیفیت و کمیت سوادش مبهم و شناور می‌شود، باید انتظار مشاهده بازتاب این پدیده را در ادبیات و دیگر تولیدات فرهنگی ویژه آن‌ها نیز داشت

مدرسه و معلم و کلاس، می‌تواند حرفه بزرگسالان را به خانه منتقل کند؛ همان گونه که اکنون بسیاری افراد (از جمله نگارنده این متن)، این روش را برگزیده‌اند. در این صورت، برخی از کودکان، هم‌چون موج اول فرصت خواهند داشت تا بخش اعظم وقت خود را در کنار والدین بگذرانند و به طور روزمره با شغل و کار آن‌ها آشنا شوند و آن را به مرور و به طور دقیق فرا بگیرند. به این ترتیب، می‌توان انتظار داشت که در خانواده‌هایی که از چنین حرفه‌هایی کسب درآمد می‌کنند، مجدداً نوعی سنت مشاغل موروثی احیا شود.

پس اگر مرز سنی کودک و نوجوان و کیفیت و کمیت سوادش مبهم و شناور می‌شود، باید انتظار مشاهده بازتاب این پدیده را در ادبیات و دیگر تولیدات فرهنگی ویژه آن‌ها نیز داشت. البته شاید دیگر «ویژه» در این‌جا کلمه مناسبی نباشد. بسیاری از محصولات فرهنگی (خصوصاً روایی) بزرگسالان، مثل مجموعه خداوندگار انگشتی‌ها (ارباب حلقه‌ها)، کودک و نوجوان را جلب می‌کند. از سوی دیگر، مشاهده می‌شود که بسیاری از انیمیشن‌های خوش‌ساخت جدید که ظاهراً به اسم کارتون کودک تولید می‌شوند، بسیاری اشاره‌های ظریف و پیچیده طنز و هجو و هزل دارند که مشخصاً قشر بزرگسال را مخاطب قرار می‌دهد. به طور کلی، از این پس هر گاه اثری با کودک و نوجوان ارتباط برقرار کرد، ویژه کودک و نوجوان و هر گاه با بزرگسال ارتباط برقرار کرد، ویژه بزرگسال است. به مرور رده سنی را شخص مخاطب تعیین خواهد کرد، نه تشکیلات و سانسورچی‌های دولتی.

به گفته **تافلر**، یکی از خصوصیت‌های موج سوم، مدولاسیون و سازگاری و همزیستی اجزای مختلف و بعضاً بیگانه با یکدیگر، برای شکل دادن به یک سامانه واحد است. این پدیده، دنیای

از متون، این روش بسیار مفید و ضروری بود)، دیگر هیچ جایگاهی در آموزش و پرورش مدرن ندارد. تحلیل تمرکزگرایی دولتی نیز هم‌چون موج اول، خرده‌فرهنگ‌های متعدد و متنوعی را در جوامع کلان به وجود می‌آورد که هر کدام نیازمند و طالب نوع متفاوتی از آموزش برای فرزندان‌شان هستند. موج دوم عملاً این ذهنیت را القا کرد که هر کس از تحصیلات آکادمیک بی‌بهره باشد، بی‌سواد است و به همین سبب نیز کودکان و نوجوانان را در بین بی‌سوادها و کم‌سوادها طبقه‌بندی کرد. اکنون تعریف رسمی (یعنی دولتی) فرد باسواد در کشورهای پیشرفته، از این قرار است: کسی که از مهارت کافی برای استفاده از رایانه و رابط‌هایش (ماوس، کیبورد و...) بهره‌مند باشد. اما شاید بهتر باشد این تعریف را به شکلی کلی‌تر تغییر داد: کسی که توانایی ایجاد ارتباط و گردآوری اطلاعات برای انجام عمل خاصی را داشته باشد. در این صورت، تعیین حد و مرز سواد نیز هم‌چون تعیین رده سنی و بسیاری مفاهیم و باورهای قدیمی دیگر، شناور و نسبی می‌شود.

به علاوه، ارتباط راه دور دوسویه، گذشته از

## این بی انصافی است که کودکان و نوجوانان مان را خسونت طلب‌تر از عصر گذشته بدانیم

پیرامون ما و محصولاتش را تحت تأثیر قرار داده و رایانه (چه از نظر مدولاسیون سخت‌افزاری و چه از جنبه همخوانی نرم‌افزارهای متنوع و پرشمار با هم)، آشکارترین مثال آن است. همین تحول، مدتی است که به محصولات فرهنگی نیز سرایت کرده. البته مدولاسیون در هنر چیز تازه‌ای نیست، بلکه بسیاری از آثار هنری موج اول، مدوله بودند. فقط در طول تاریخ ۲۵۰ ساله انقلاب صنعتی، بسیاری از کارهای هنری به فعالیت‌های انفرادی تبدیل شد. مثلاً بسیاری از شاهکارهای نقاشی تاریخ، حاصل همکاری صاحب امضا و شاگردانش است. اما نخست گرافیک و بعد سینما مجدداً به ما یادآور شدند که می‌توان با اجماع حاصل کار چند نفر، یک اثر واحد و زیبا ساخت. حتی ادبیات نیز در طول موج دوم، به استقلال کامل نرسید؛ چون از همان ابتدا مصورسازی و حروف‌نگاری کتاب، به یک امر مرسوم تبدیل شد که اکنون قدرتمندتر از هر زمان ادامه دارد. اخیراً این وضعیت در حوزه هنرهای روایی، به صورت ترکیبی از اقتباس‌های متنوع ظهور کرده. به عنوان نمونه، کمیک بتمن (ترکیبی از ادبیات، تصویرگری، سینما و حروف‌نگاری)، دستمایه چند فیلم سینمایی قرار می‌گیرد که اقتباسی آزاد از شخصیت و فضای اصلی هستند. سپس بر اساس فیلم‌نامه این فیلم‌ها رمان نوشته می‌شود و کمیک‌های جدیدی طراحی می‌شود. نمونه دیگر خداوند انگشتی‌هاست که در آن واحد به صورت

رمان اصلی، رمان خلاصه شده، فیلم سینمایی، انیمیشن، رمان گرافیک، کتاب صوتی و کتاب‌ها و دی.وی.دی‌های جنبی نقد و تحلیل داستان و فیلم منتشر می‌شود. این شیوه، نه تنها به سبب تنوع تولید و ارضای خواسته‌ها و سلیقه‌های مختلف توسط یک اثر واحد و نیز به دلیل استفاده از انواع رسانه‌های گوناگون، از نظر اقتصادی بخت موفقیت بیش‌تری دارد، بلکه چون آن اثر را از جهات گوناگون به نمایش می‌گذارد، مخاطب را بیش‌تر به کنه مطلب می‌کشاند.

البته ما اکنون این نوع روایت و اطلاع‌رسانی مدوله را به عنوان «رسانگان» یا «مولتی‌مدیا» می‌شناسیم. فرایندی که از اواسط دهه ۱۹۸۰، روی صفحه پیشرفته‌ترین رایانه‌های آن زمان ظاهر شد، همان گونه که از اسمش برمی‌آید، دیگر مرز میان انواع رسانه‌های اسنادی و روایی را مبهم ساخته است. در یک کلام، در دنیایی که هر خانه‌اش می‌تواند با میلیون‌ها خانه دیگر ارتباط زنده داشته باشد، تلاش برای ترسیم خط مرز دقیق، به‌خصوص در حوزه فرهنگ، آب در هاون کوبیدن است. به همین سبب نیز تداوم کار در چنین فضایی دشوار و مخاطره‌آمیز و در عین حال، جذاب و مهیج می‌شود؛ چون همه چیز به نوآوری و ترکیب و مدولاسیون مناسب اجزا بستگی دارد. از آن‌جا که موج سوم ذاتاً تنوع طلب است، به سختی محو و نابودی یکی از این اجزا را تاب می‌آورد؛ نابودی پدیده‌ای هم‌چون ادبیات کودک که جای خود دارد! ولی شاید همان‌طور که نویسنده کتاب کمیک ملزم است ویژگی‌ها و قراردادهای خاصی را به کارش تحمیل کند، داستان‌نویس نیز گاه در قید بندها و تعهداتی گرفتار خواهد شد؛ مثلاً شاید ناچار شود داستانش را حتماً به نحوی بنویسد که بتوان روایتش را در یک بازی رایانه‌ای ادامه داد. به هر صورت،

اهل کتاب و قلم، به‌خصوص در حوزه کودک و نوجوان، ناچار خواهند بود برای باقی ماندن در صحنه رقابت، هر روز در پی نواندیشی و در فکر اجرای کاری تازه باشند.

مسئله بازی و تفریح کودک موج سوم نیز آخرین نکته گفتار است که خود بحث گسترده و مستقلى می‌طلبد. البته برای قضاوت در مورد آینده تفریحات، بسیار زود است. پیشرفت فناوری و صنعت هنرواره سرگرمی‌سازی، هنوز توان اصلی خود را به نمایش نگذاشته‌اند، اما از همین حالا واضح است که رایانه و توانایی‌هایش، جای خاصی در اوقات فراغت و تفریح کودک عصر دیجیتال باز کرده. تنها باید به دو مورد منفی‌بافی و مخالف‌خوانی شایع اعتراض کنم. این بی‌انصافی است که کودکان و نوجوانان مان را خشونت‌طلب‌تر از عصر گذشته بدانیم. همان گونه که به عرض رسید، خشونت‌طلبی به بچه‌های موج اول و دوم، حتی به طور برنامه‌ریزی شده آموزش داده می‌شد. تماشای فیلم رامبو یا کشتن آدم‌های پیکسلی و دیجیتال روی صفحه نمایشگر، با هم‌نوع‌آزاری و جانورکشی قابل مقایسه نیست. هم‌چنین، این گفتار را هم ناشایست می‌دانم که از کاربران جدی رایانه، به عنوان «معتاد به رایانه» یاد می‌کنند. رایانه ابزار اصلی کار و آموزش بسیاری از آن‌ها هست و خواهد بود. آن‌ها همان قدر معتاد هستند که من پژوهشگر نوعی، به مطالعه اعتیاد دارم و این هیچ چیز بدی نیست. این نوع اظهارنظرها - گرچه از روی دلسوزی و نگرانی - از زبان کسانی برمی‌خیزد که دوست دارند یا صلاح می‌دانند نسل آینده نیز عین خودشان بیندیشد و عمل کند. این، آرزویی ناشدنی و نادرست است. وقت آن رسیده که ما هم گاهی دست به مخاطره بزنیم و به شناخت و شعور بچه‌ها اعتماد کنیم. آینده مال آن‌هاست و در مقایسه با کودکی نسل خودمان،

آن‌ها به وضوح قابل‌تر از ما هستند.

### پی‌نوشت

- ۱- عناوین آثار آلون تافلر که به بحث حاضر ارتباط دارند، عبارتند از: **شوگ آینده**، با ترجمه حشمت‌الله کامرانی، **موج سوم**، با ترجمه شهیندخت خوارزمی و **به سوی تمدن جدید** با ترجمه محمدرضا جعفری، هر سه از مؤسسه نشر سیمرغ
- ۲- دورانت ویل و دورانت آریل: **تاریخ تمدن**، ج ۱۰، **روسو و انقلاب**، مترجم: ضیاءالدین علایی طباطبائی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ج ۲، ۱۳۷۰، ص ۴۲
- ۳- شرمنده‌ام که نام این همکار محترم را فراموش کرده‌ام.